

از : رضانور نعمت الهی

گوش دل باز کن ای خواجه بر این قول و غزل که من از حافظ شیراز سخن ها دارم

دنباله مقاله شماره گذشته

حافظ شیراز در مورد تربیت مردمان وسیله راهبر و راهنما و مربیان تاکید فراوان نموده و در هر يك از غزلیات خود که راجع باین موضوع اشارتی دارد بمناسبتی مخصوص برای راهنمایان گمراهان نامی نهاده است .

اختیاج تام و تمام بمعلم یا مربی فطری بشر و جزء طینت و خلقت اوست و امر تربیت لازمه پرورش و ترقی آدمی است از همان موقعی که نطفه از صلب پدر در رحم مادر قرار می گیرد طبق قواعد طبیعی با الهی روز بروز راه ترقی و تکامل پیموده هر دم صورتی و هر نفس شکلی مخصوص بخود گرفته صورت اولی را ترك يك نفس در يك حال نمانده عوالمی را طی می کند در این عوالم نطفه تغذیه نموده تبدیل بعلقه شده و علقه نیز پس از طی منازل و مراحل بصورت مضغه درآمده چندی نمی گذرد که استخوان و رگ و پی و اعضاء و عضلات قوت یافته بصورت طفل تمام و پس از تکمیل و رسیدن بحد کمال با هر حضرت ذوالجلال بمصدق آیه و نفیخت فیه من روحی بجهنم مزبور جان یعنی بطفل مذکور روان عطا میشود.

کارکنان دستگاہ الهی بدون ذره قصور و کوتاهی بتربیت و پیشرفت طفل بر حسب وظیفه اقدام تا کار را تمام و آغاز را بانجام رسانند.

در طول این مدت که عوالم بیشماری طی میشود لحظه طفل را از مراقبت و تربیت فراغت نیست مربیان ظاهر و باطن ذره در این امر غفلت نداشته و ندارند هر عضو از اعضای بیرون و درون هر قطره از قطرات خون هر گلبول و بالاخره هر سلول به کار خود مشغول میباشد تا بشر براه تربیت پیشرفت نماید و ذره توقف و تاخیر و سکون نداشته باشد در این جاست که باعتباری خواجه شیراز میفرماید :

نیست در دائره یکنقطه خلاف از کم و بیش

که من این مسئله بی چون و چرا می بینم

هنگامی که طفل از مادر متولد شد و پا بدائره این عالم گذارد بلافاصله باید تحت تربیت و مراقبت مادر قرار گرفته چنانچه غفلتی شود آثار ناراحتی ظاهر و هویدا می گردد هر قدر مراقبت شدید تر باشد راحتی طفل بیشتر هر گاه غفلت روی نماید انحراف از جاده سلامتی که خود نوعی بی تربیتی و بی نظمی و اختلال امور بدن است ظاهر و آشکار میشود.

نظم و ترتیب خاصی که در آسمان هاست خبر از مربی بزرگی می دهد تمام کواکب و اقمار ثابت و سیار گرد هر مدار که هستند تابع نظام عالم شمسی بوده و در گردش خود بدور آفتاب ذره کج تاب نبوده و تخلف نداشته در مدت معینه مسیری را که باید طی نمایند منظم و مرتب می پیمایند و دقیقه کوتاهی نمی نمایند فصول اربعه بانظم و ترتیبی بینهایت سالهای سال است که با مزایای خاص خود بجهان جلوه گر گردیده ماموریت خود را در ظرف مدتی معین تمام نموده جای خود را بفصل دیگر میدهد.

آفتاب عالم گیر در هر فصلی بنوعی و با درجات منظم حرارت که بموقع کم و زیاد میشود بتربیت نونهالان گلستان جهان و ریاحین بوستان پرداخته بهر شاخ شجری نمری میدهد و بشر را از این نظم و ترتیب و از این انتظام و تربیت خبر میدهد.

مدت این ماموریت و سابقه این عمل تربیت که وسیله آفتاب جهان تاب انجام میشود بقدری ممتد و قدیم است که برای قدمت این خدمت می توان گفت :

موسی و عیسی کجا بد کافتاب کشت موجودات را میداد آب

حالا باید بشر از خواب غفلت بیدار شده و طلوع آفتاب تربیت را در جان خود مشاهده نماید و این نغمه باطنی را بگوش جان از زبان شیخ اجل سعدی شیرازی بشنود که میفرماید :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سر گشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

بعبارت اخری تربیت اساس نظام خلقت و برای انتظام امور روحی و جسمی بشریت نهایت ضرورت را دارد و بطوری که سابقا ضمن مقاله گذشته اشاره شد باید این احتیاج و ضرورت از طرف انسان محسوس و بلکه به لزوم قطعی و حتمی این امر آگاه گردیده در مقام پیدا کردن مربی برآمده خود را تسلیم تعلیم و تربیت نماید تا بتواند روز بروز طی مراحل و منازل نموده بعد کمال برسد.

متأسفانه اشتغال بهوهای نفسانی و کثرت علاقه و بستگی باه و ر مادی و جسمانی طوری بشر را همراه خود به وادی غفلت و بی خبری می کشاند که از این مربی بزرگ دور واز بدست آوردن گنج گران بهای تربیت محروم و از مقصد و مقصود آدمیت بکلی محجور می ماند نه راه را میداند نه راه نما و دلیلی میشناسد در وادی حیرت سرگردان و در دشت غفلت چون خیل گمراهان حیران است .

خطری که برای بشر از گمراهی است هلاکت و تباهی است بیابانی را که هیچ کنار و کرانه نیست بی دلیل و رهبر هیچ رونده در آن بمقصد نمیرسد.

در این جاست که حافظ شیراز درك این نکته نموده می خواهد در راه حرم و کعبه مقصود که بیابانی بی انتها و دشتی بی انتهاست قدم بگذارد درك نیاز و احتیاج خود کرده نیازمندان توجه را به خود جلب و با التماس و استغاثه عرض حاجت خود نموده میگوید :

خدای را مددی ای دلیل راه حرم که نیست بادیه عشق را کرانه پدید
زیرا بخطر گمگشتگی و گمراهی پی برده هاتف غیبی در گوش جانش آواز داده
و این بیت گفته :

بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که گمشد آن که در این ره برهبری نرسید
حافظ در این راه که راه عشقش نامند و نهایت کمال انسانی را در آخر این راه می یابند ، سوز و گدازی فراوان و با شوق و حرارتی بی پایان بجستجوی گمگشته خویش پرداخته سر از پا نشناخته با درونی سوزان و چشمی گریان در بیابان طلب طی طریق نموده گاهی روشنایی وحدت از پرتو روی یار می بیند امیدوار میشود و

سر برش می ساید گاهی بظلمت کثرت زلف نگار گرفتار میگردد غوغائی در دلش آشکار
 و سودائی در سرش پدیدار میگردد و چون همه را مظهر یار و یار گاری دادار می بیند با
 کمال اشتیاق در گیر و دار فراق همان بوی زلف نگار را راهنما و راهبر خود قرار داده
 رفیق طریق عشق می شمارد و چنین میسراید :

نسیم زلف تو شد خضر را هم اندر عشق زهی رفیق که بختم بهره‌ری آورد
 مدت‌ها دل شکسته خود را بتار زلف یار و طره گیسوی آن نگار بسته راه عشق
 میروود و هر دمی که بر تو دلدار پنهان میشود خود را در ظلمت و سیاهی می بیند و در دل
 شب بوئی از آن طره مشکین دل مسکین و جان غمگینش آرزو میکند در این هنگام
 است که میخواهد هنگامه دل غمزده خود را وسیله پیکی هدم و هونسی محرم و هم
 قدم باستان دوست برساند با سوز فراوان زبان حالش باین بیان مترنم مینالد و میسوزد و
 میسازد و میگوید:

بسوخت حافظ و بوئی ز زلف یار نبرد مگر دلالت این دولتش صبا بکند
 «ناتمام»

آثار شعری باستان

دیده را آرزوست دیدارش	گوش را راحت است گفتارش
بر لبش لب نمی نهد که کند	از لطیفی که هست افکارش
لب او طوطی که میریزد	تنگ های شکر ز متقارش
جان من خواست و سزاوار است	کاشکی باشدی سزاوارش
	قوامی رازی